

حیرت قفسم کو اثر عجز و رسایی
مجبور ادب را چه وصال و چه جدایی
آئینه و تسلیم فضولی چه خیالست
رنگی ننماییم که آنرا ننمایی
وقت است که چون آبله از پوست بر اییم
کاز خویش برون می کشدم تنگ قبایی
از بسکه بدل ناخن تدبیر شکستم
چون غنچه دمید از نفسم عقده گشایی
خوش باش که کس مانع آزادگیت نیست
عالم همه راهست گر از خویش برایی
ای حسن معیت ز فریبت نگهم سوخت
یک پرده عیان تر که بسی دور نمایی
بر گنج همان صورت ویرانه نقاب است
پوشد مگرت بندگی آثار خدایی
در بحر چرا قطره ما بحر نباشد
در بزم کریمان چه خیال است گدایی
از لاف حذر کن که درین عرصه مبادا
پرواز فروشی و فسردن بدر آیی
رفع هوس از طینت مردم چه خیالست
زین قافله بیرون نرود هرزه سرایی
نتوان شدن از وهم وجود و عدم آزاد
با دام و قفس ساز که دور است رهایی
حاصل نکنی صندل درد سر هستی
بیدل بره عشق اگر جبهه نسایی

بر عکس بسیاری غزل‌های کلاسیک این غزل بیدل تقریباً سراسر در مورد یک مضمون واحد است و آن عبارت است از وحدت و وصال که از خود گذشتن می‌خواهد و بخاطر چنین هدفی صرف نظر از تعلقات مادی و دنیوی ضروری می‌شود. در مطلع غزل می‌خوانیم که در قفس حیرت اسیرم و تضاد های معمولی چون من و تو، بودن و نبودن و وصل و هجران در مورد من صدق نمی‌کند. بیت دوم علت این بی‌تفاوتی را تصریح می‌کند. مساله تسلیم در حضور آئینه چه خیال بی‌معناییست زیرا شاعر با هویت خود سر و کار دارد و اگر معشوق خود را در وجود یا در صورت عاشق منعکس نسازد و صورت خود را به عاشق در آئینه آشکار نکند، هویتی باقی نمی‌ماند. پس باین ترتیب بهتر است که از خود بیرون بیاییم و از قبای تنگ فردیت آزاد شویم و آنوقت ممکن می‌شود که از عقده گشایی سخن بزنیم.

جالب است که متصل به عقده گشایی باز دور نمایی مطرح می‌شود و نیاز به پرده بر انداختن یا بعبارہ دیگر ضرورت به نزدیک شدن و معیت داشتن پیدا می‌شود یک بیت دیگر با استعاره جالبی فاصله میان خدا و بنده

را کوتاه می‌سازد

بر گنج همان صورت ویرانه نقاب است

پوشد مگرت بندگی آثار خدایی

همان گونه که ویرانه گنج را پنهان می‌کند صورت انسان ماهیت خدایی را

می‌پوشاند و دوگانگی ظاهری را خلق می‌کند

تمثیل این یگانگی همان قطره و دریاست. قطره بخاطری که با دریا بیامیزد

مجبور به گدایی نیست چرا که بحر منبع بیکران سخاوت است

اما همینکه سخن از وصل رفت بیدل باز صحبت از دشواری و از ضرورت

ریاضت می‌کند. بنظر من درینجا هدف این است که هویت عرفانی را ارزان و

و پیش پا افتاده نسازد.

بیدل میدانند که رسیدن به مراحل نهایی وحدت دشوار است لهذا درین غزل به

همین آرمان عاجزانه قناعت می‌کند که باید بره عشق سفر کرد و جبهه سایید

این تکیه بر سفر کردن و راه رفتن به مثابه دریافت معنی

هستی تصوف را یک کمی رسیدنی تر می‌سازد. بیجا نیست که کلمه

مورد علاقه ی صوفیان کلمه طریقت شده است.

